

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه بررسی آیه 89 سوره مبارکه نحل

در این‌که قرآن کریم تبیان لكل شیء باشد، پنج احتمال در کلام آلوسی ذکر شده‌است که دو احتمال مورد بررسی قرار گرفت:

احتمال اول: جمعی از علما شیعه و اهل سنت می‌گویند: تبیان مربوط به امور دین است. قرینه احتمال مذکور صدر آیه و تعبیر «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» می‌باشد که مربوط به امور دین است، چون شهادت در اموری که دین در آن دخیل نیست معنا ندارد و تکلیف مسائل مربوط به دین در قیامت مشخص می‌شود.

آلوسی نیز در این بحث به قرینه مقامیه تمسک نموده و می‌گوید: در برخی موارد نیز که از امور دنیا مانند «الْأَهْلَاءُ»^[1] از وجود مبارک پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله سوال می‌شد، ایشان حول مسائل اخروی و وظائف دینی مربوط به آن مانند حج و مواقیت پاسخ می‌دادند و به مسائلی مانند کیفیت حرکتی تکوینی آن اشاره نشده‌است. در برخی روایات مانند «أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأُمُورِ دِينَاكُمْ» نیز به این مسئله اشاره شده‌است.

البته این‌که قرآن کریم در مورد امور دینی تبیان باشد به این معنا نیست که تمامی مسائل مانند تعداد رکعات نماز در ذکر شده باشد بلکه به قرینه آیاتی مانند «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» اشاره به این مطلب دارد که علاوه بر آیات باید به سنت نیز مراجعه نمود. به نظر ما در این بحث بهتر بود به آیه «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^[2] اشاره می‌شد.

وی در ادامه می‌گوید در قرآن کریم به قرینه آیه «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» در برخی موارد می‌توان به اجماع نیز مراجعه نمود یعنی کسی که از غیر راه مؤمنین تبعیت نماید مورد مذمت قرار می‌گیرد پس این راه حجیت دارد. حتی اجتهاد نیز مستند به تبیان قرآن کریم است.

احتمال دوم: لفظ «کل» برای تکتیر و تفخیم باشد نه استغراق یعنی در قرآن کریم مطالب بسیار زیادی وجود دارد نه این‌که تمام مسائل در آن ذکر شده باشد مانند آیه «تدمر کل شیء بأمر ربها».

احتمال سوم: ظاهر آیه قابلیت تخصیص ندارد و لفظ «کل» نباید برای تکتیر و تفخیم در نظر گرفته شود؛ در نتیجه مشخص می‌شود هیچ چیز در این کتاب فروگذار نشده و هر چه مربوط به امور دین و دنیا بوده در آن ذکر شده‌است. البته مراتب فهم مردم مختلف است و همه نمی‌توانند به واقعیت آن دست یابند، همان‌گونه که تعبیری برای برخی مردم بیان بلیغ است اما نسبت به دیگران چنین نیست و قوای فهم تفاوت دارد؛ مانند این‌که مردم در قوه بینایی با هم تفاوت دارند.

مثال دیگر این است که قرآن کریم در مورد شخص گناهکار می‌فرماید: «كَأَنَّمَا يَصْعَعُ فِي السَّمَاءِ»^[3] اما برای مردم آن زمان قابل

درک نبود. پس از گذشت زمان مشخص شد هر چه انسان از زمین جدا شده و به بالا برود اکسیژن کم شده و از بین می‌رود همان‌گونه که گناه سبب می‌شود انسان کم کم خفه شده و به مرور زمان نابود شود.

احتمال چهارم: ذات قرآن تبیان است پس نیازی به مبین یا شخصی که آنرا متوجه شود نیست؛ مانند این‌که خورشید در ذات خود منیر است هر چند کسی از نور آن استفاده نکند. مؤید احتمال مذکور این است که برخی حوادث کونیّه توسط برخی علماء از قرآن کریم استخراج شده‌است و یا از قرآن جدولی استخراج و طبق آن حوادث اهالی بهشت و جهنم مشخص شده‌است. همچنین در جفر جامعی که منسوب به امیرالمومنین علی علیه السلام^[4] نیز مطالبی در مورد آن‌چه از حوادث وجود دارد ذکر شده که تمام آن‌ها از قرآن کریم استخراج شده‌است. ائمه ما علیهم السلام نیز می‌فرمودند: نزد ما جفر، جامع و صحیفه وجود دارد و بوسیله آن‌ها تمام حوادث مشخص می‌شود.

آلوسی به نقل از سیوطی و از مرسی می‌گوید: قرآن کریم جامع علوم اولین و آخرین است به گونه‌ای که آن علم تنها نزد خدای متعال است. در مرحله بعد پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در غیر مواردی که اختصاص به ذات الهی دارد مانند وقت قیامت^[5] یا وقت ظهور^[6] عالم به آن علوم شد. در مرحله بعد از آن حضرت بزرگان صحابه مانند خلفای چهارگانه، ابن عباس و ابن مسعود از این علوم بهره‌مند شدند تا جایی که ابن عباس گفته اگر افسار حیوانی از من گم شود در کتاب الله آن را پیدا خواهم کرد. این علوم در مرحله بعد به تابعین رسیده‌است.

وی در ادامه تحت عنوان قیل به دیدگاه شیعیان با این عبارت اشاره می‌کند که در هر زمان کسی که آگاه به تمام آن‌چه در قرآن کریم است وجود دارد و این شخص وارث پیامبر گرامی اسلام صلوات الله علیه و آله است و او را به « الغوث و قطب الأقطاب و المظهر الأتم و مظهر الاسم الأعظم » می‌نامند.

احتمال پنجم: مراد از تبیان، تبیان تفصیلی نباشد بلکه مقصود تبیان اجمالی است.^[7]

روایات دال بر لزوم تمسک به عمومات و اطلاعات

علاوه بر آیات، روایات نیز دال بر این مقصود است؛ یعنی هر چه عباد و مردم به آن نیاز دارند در قرآن کریم ذکر شده و اختصاص به مسائل مرتبط با دین ندارد. به چند مورد از این روایات اشاره می‌شود:

الف- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَ اللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولَ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ.^[8] طبق این روایت هر چه که عبد قصد داشته باشد در مقابل خداوند متعال احتجاج نماید در قرآن کریم ذکر شده‌است.

ب- عَلِيُّ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ الْمَاصِرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدَعْ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى الْحَدَّ حَدًّا.^[9] خداوند متعال برای هر چیزی حدی و برای هر حدی دلیلی و برای کسی که از حدود تعدی کند حدی قرار داده‌است.

مقصود از این‌که برای هر چیزی حدی قرار داده شده به این معنا است که احکام واجب و حرام کدام هستند یادر سایر امور حق و باطل کدام است؛ به عنوان مثال در روایات از حکم غنا سوال پرسیده شد. حضرت فرمودند به نظر شما غنا ذیل عنوان حق

قرار می‌گیرد یا باطل؟! راوی عرض کرد ذیل عنوان باطل قرار می‌گیرد. یا فساد و صلاح، یا عبادت و شرک و به صورت کلی خدای متعال در اعتقادات، اخلاق و احکام حد قرار داده‌است.

ج- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ اللَّهُ لِمُوسَى: «وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» فَعَلِمْنَا أَنَّهُ لَمْ يُكْتَبْ لِمُوسَى الشَّيْءُ كُلُّهُ وَ قَالَ اللَّهُ لِعِيسَى «لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ» وَ قَالَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ: «وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ».^[110] در مورد حضرت موسی و عیسی طبق این روایت بعضی از مسائل، اما نسبت به رسول گرامی اسلام صلوات الله علیه و آله تمام مسائل نقل شده‌است.

د- ما رواه أيضا - رحمه الله - قال : روى عدة من أصحابنا [عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن سنان ، عن يونس بن يعقوب ، عن الحارث بن مغيرة و عدة من أصحابنا] منهم: عبد الأعلى [و أبو عبيدة] و عبد الله بن بشير الخنعمي ، أنهم سمعوا أبا عبد الله عليه السلام - يقول: إني لأعلم ما في السموات و ما في الأرض، و أعلم ما في الجنة ، و أعلم ما في النار ، و أعلم ما كان و ما يكون، ثم سكت هنيئة فرأى أن ذلك كبر على من سمعه منه. فقال: علمت ذلك من كتاب الله - عزّ و جلّ - [إنه - عزّ و جلّ-] يقول: فيه فيه تبیان کلّ شیء.^[111] در این روایت گروهی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که ایشان فرمودند: من به آن چه در آسمان، زمین، بهشت، جهنم و ما کان و ما یكون می‌گذرد آگاه هستم. سپس مکثی نموده و گویا این سخن برای شنوندگان سنگین بوده‌است اما ایشان می‌فرمایند: تعجب نکنید چون علم من ریشه در کتاب خداوند متعال دارد و حضرت آیه محل بحث را به صورت نقل به مضمون قرائت نموده‌اند.

ه- وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ يُوسُفَ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، أَتَى رَسُولُ اللَّهِ النَّاسَ بِمَا يَكْتَفُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَقُلْتُ: فَضَاعَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ؟ فَقَالَ: لَا، هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ.^[112] طبق این روایت تمام مسائل مورد نیاز توسط پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله بیان شده و چیزی از آن از بین نرفته و نزد اهل آن علم موجود است.

و- و في المناقب بسنده، عن عبد الأعلى بن أعين ، قال: سمعت جعفر الصادق عليه السلام يقول: قد ولدني رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ، و أنا أعلم كتاب الله ، و فيه بدء الخلق و ما هو كائن إلى يوم القيامة ، و فيه خبر السماء، و خبر الأرض، و خبر الجنة ، و خبر النار ، و خبر ما كان و ما يكون، و أنا أعلم ذلك كله كأنما أنظر إلى كفي، و أن الله يقول: فيه تبیان کلّ شیء و يقول تعالى: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَنَحْنُ الَّذِينَ اصْطَفَا اللَّهُ جَلَّ شَأْنُهُ، و أَوْرَثْنَا هَذَا الْكِتَابَ، فيه تبیان کلّ شیء.^[113] حضرت می‌فرمایند: من به گونه‌ای آگاه به کتاب الهی هستم که گویا به کف دستم نگاه می‌کنم و در آن کتاب تمام مسائل ذکر شده‌است.

جمع‌بندی بحث و بیان دیدگاه مختار

هر چند طبق برخی آیات دیگر مانند «هُدًى لِلنَّاسِ»^[114] «بَيَانٌ لِلنَّاسِ»^[115] و «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^[116] و تعبیر «مما تحتاج إليه الأمة» ذکر شده در روایات شاید چنین برداشت شود که تبیان اختصاص به مسائل دین دارد، اما این تعابیر سبب نفی سایر موارد نیست و مطابق ظاهر آیه نمی‌توان تبیان را اختصاص به امور دینی داد بلکه باید تبیان را نسبت به امور دینی و دنیا تعمیم دهیم.

البته به برخی مسائل جزئی مانند فرمول‌های ریاضی و فیزیک شاید تصریح نشده باشد اما طبق بیان آلوسی که جعفر جامع از قرآن کریم استخراج شده‌است، می‌توان از آن طریق به مسائل جزئی نیز دست پیدا کرد، هر چند برای مردم عادی ممکن نباشد.

در هر صورت قرآن کریم جامع هر چیزی است که عنوان علم واقعی را داشته باشد؛ در نتیجه حوادث گذشته، حال و آینده از

قرآن کریم قابل برداشت است، البته شرط آن حضور امام معصوم علیه السلام است که در این صورت ایشان با استفاده از قرآن کریم قادر است که حوادث آینده را نیز بیان نماید.

تنها مشکل قرینه مناسب حکم و موضوع است؛ به این بیان که خدای متعال حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله را به این علت که قرآن کریم تبیان لکل شیء است شاهد برای امت قرار داده است و در نتیجه آیه دال بر اختصاص بوده و تمام مردم را شامل نمی شود چون قرآن کریم برای آن حضرت و جانشینان ایشان تبیان قرار داده شده است. روایات ذکر شده که در آن حضرات معصومین علیهم السلام می فرمودند هر چه اراده کنید می توانیم از قرآن کریم آن را بیان نمائیم نیز ریشه در این مطلب یعنی تبیان بودن قرآن کریم برای همه چیز دارد.

در مسئله محل بحث، هر چند نتیجه این شد که طبق این آیات و روایات نمی توان گفت عقود جدید ذیل عمومات واقع می شود، اما در عین حال طبق صناعت اصولی که ذکر شد، اطلاعات و عمومات دربرگیرنده عقود جدید هستند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ» بقره، 189.

[2]. حشر، 7.

[3]. انعام، 125.

[4]. امیرالمومنین عنوانی است که خدای متعال برای علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داده است نه این که حضرت رسول صلوات الله علیه و آله این عنوان را برای ایشان قرار داده باشد. در یکی از نقلها ابن عباس می گوید: خدمت رسول گرامی اسلام صلوات الله علیه و آله نشسته بودیم و علی بن ابی طالب وارد شده و خطاب به پیامبر عرض کرد السلام عليك يا رسول الله. آن حضرت در پاسخ فرمود: السلام عليك يا اميرالمومنين. آن حضرت با تعجب عرض کرد چگونه من امیرالمومنین هستم در حالی که شما هنوز در قید حیات هستید؟! پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمود: جبرئیل این عنوان را برای شما انتخاب نموده است.

[5]. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي» أعراف، 187.

[6]. در روایات وقت ظهور به وقت قیامت تشبیه شده است و در نتیجه علم آن اختصاص به خدای متعال دارد.

[7]. «و المراد من كل شيء على ما ذهب إليه جمع ما يتعلق بأمور الدين أي بيانا بليغا لكل شيء يتعلق بذلك و من جملة أحوال الأمم من أنبيائهم عليهم السلام، و كذا ما أخبرت به هذه الآية من بعث الشهداء و بعثه عليه الصلاة و السلام، فانتظام الآية بما قبلها ظاهر، و الدليل على تقدير الوصف المخصص للشيء المقام و أن بعثة الأنبياء عليهم الصلاة و السلام إنما هي لبيان الدين، و لذا أجيب السؤال عن الأهلة بما أجيب، وقال صلى الله عليه و سلم: «أنتم أعلم بأمور دنياكم» و كون الكتاب تبينا لذلك باعتبار أن فيه نصا على البعض و إحالة للبعض الآخر على السنة حيث أمر باتباع النبي صلى الله عليه و سلم، و قيل فيه: و ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى [النجم: 3] و حثا على الإجماع في قوله سبحانه: وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ [النساء: 115] الآية فإنها على ما روي عن الشافعي و جماعة دليل الإجماع، و قد رضي صلى الله عليه و سلم لأئمة باتباع أصحابه حيث قال عليه الصلاة و السلام. «عليكم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدين من بعدي عضوا عليها بالنواجذ». و قد اجتهدوا و قاسوا و وطئوا طرق الاجتهاد فكانت السنة و الإجماع و القياس مستندة إلى تبیان الكتاب، و قال بعض: كل للتكثير و التفخيم كما في قوله تعالى: تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا [الأحقاف: 25] إذ يأبى الإحاطة و التعميم ما في التبیان من المبالغة في البيان و أن من أمور الدين تخصيصا لا يقتضيه المقام. و رد الثاني بما سمعت آنفا؛ و الأول بأن المبالغة بحسب الكمية لا الكيفية كما قيل في قوله تعالى: وَ ما رُبُّكَ بظُلَامٍ لِّلْعَبِيدِ [فصلت: 46] إنه من قولك: فلان ظالم لعبده و ظلام لعبيده، و منه قوله سبحانه: وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ* [البقرة: 27، آل عمران: 192، المائدة: 72] و قال بعضهم: لكل من القولين وجهة و المرجح للأول إبقاء كل على حقيقتها في الجملة، و تعقب بأنه يرجح الثاني إبقاء شيء على

العموم و سلامته من التقدير الذي هو خلاف الأصل و من المجاز على قول. نعم ذهب أكثر المفسرين إلى اعتبار التخصيص و روي ذلك عن مجاهد. و قال الجلال المحلي في الرد على من لم يجوز تخصيص السنة بالكتاب: إنه يدل على الجواز قوله تعالى: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ و إن خص من عمومها ما خص بغير القرآن، و توجيه كونه تبيانا لكل ما يتعلق بالدين بما تقدم هو الذي يقتضيه كلام غير واحد من الأجلة. فعن الشافعي رضي الله تعالى عنه أنه قال مرة بمكة: سلوني عما شئتم أخبركم عنه من كتاب الله تعالى فقل له: ما تقول في المحرم يقتل الزنور؟ فقال: بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تعالى: وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا [الحشر: 7] وحدثنا سفيان بن عيينة عن عبد الملك بن عمير عن ربعي بن حراش عن حذيفة بن اليمان عن النبي صلى الله عليه و سلم أنه قال: «اقتدوا بالذين من بعدي أبي بكر و عمر» و حدثنا سفيان عن مسعر بن كدام عن قيس بن مسلم عن طارق بن شهاب عن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه أنه أمر بقتل المحرم الزنور، و روى البخاري عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه أنه قال: «لعن الله تعالى الواشحات و المتوشحات و المتمصحات و المتفلجات للحسن المغيرات خلق الله تعالى» فقالت له امرأة في ذلك فقال: ما لي لا ألعن من لعن رسول الله صلى الله عليه و سلم و هو في كتاب الله تعالى فقالت له: لقد قرأت ما بين اللوحين فما وجدت فيه ما تقول فقال: لئن كنت قرأته لقد وجدته أ ما قرأت «و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا» قالت: بلى. قال: فإنه عليه الصلاة و السلام قد نهى عنه. و ذهب بعضهم إلى ما يقتضيه ظاهر الآية غير قائل بالتخصيص و لا بأن كل للتكثير فقال: ما من شيء من أمر الدين و الدنيا إلا يمكن استخراجه من القرآن و قد بين فيه كل شيء بيانا بليغا و اعتبر في ذلك مراتب الناس في الفهم فرب شيء يكون بيانا بليغا و لا يكون كذلك لآخرين بل قد يكون بيانا لواحد و لا يكون بيانا لآخر فضلا عن كون البيان بليغا أو غير بليغ و ليس هذا إلا لتفاوت قوى البصائر، و نظير ذلك اختلاف مراتب الإحساس لتفاوت قوى الأبصار، و قيل: معنى كونه تبيانا أنه كذلك في نفسه و هو لا يستدعي وجود مبين له فضلا عن تشارك الجميع في تحقق هذا الوصف بالنسبة إليهم بأن يفهموا حال كل شيء منه على أتم وجه، و نظير ذلك الشمس فإنها منيرة في حد ذاتها و إن لم يكن هناك مستنير أو ناظر، و يغني عن هذا الاعتبار اعتبار أن المبالغة بحسب الكمية لا الكيفية، و يؤيد القول بالظاهر أن الشيخ الأكبر قدس سره و غيره قد استخرجوا منه ما لا يحصى من الحوادث الكونية. و قد رأيت جدولا حرفيا منسوبا إلى الشيخ كتب عليه أنه يعرف منه حوادث أهل المحشر، و آخر كتب عليه أنه يعرف منه حوادث أهل الجنة، و آخر كتب عليه أنه يعرف منه حوادث أهل النار و كل ذلك على ما يزعمون مستخرج من الكتاب الكريم، و مثل هذا الجفر الجامع المنسوب إلى أمير المؤمنين علي كرم الله تعالى وجهه فإنهم قالوا: إنه جامع لما شاء الله تعالى من الحوادث الكونية و هو أيضا مستخرج من القرآن العظيم. و قد نقل الجلال السيوطي عن المرسى أنه قال: جمع القرآن علوم الأولين و الآخرين بحيث لم يحط بها علما حقيقة إلا المتكلم به ثم رسول الله خلافا استأثر به سبحانه ثم ورث عنه معظم ذلك سادات الصحابة و أعلامهم مثل الخلفاء الأربعة و مثل ابن عباس و ابن مسعود حتى قال الأول: لو ضاع لي عقل بعد لوجدته في كتاب الله تعالى ثم ورث عنهم التابعون لهم بإحسان ثم تفاصرت الهمم و فترت العزائم و تضاعل أهل العلم و ضعفوا عن حمل ما حمله الصحابة و التابعون من علومه و سائر فنونه فنوعوا علومه و قامت كل طائفة بفن من فنونه، و قيل: لا يخلو الزمان من عارف بجميع ذلك و هو الوارث المحمدي و يسمى الغوث و قطب الأقطاب و المظهر الأتم و مظهر الاسم الأعظم إلى غير ذلك، و يرد على هؤلاء القائلين حديث التأيير وقوله صلى الله عليه و سلم: «أنتم أعلم بأمور دنياكم» و أجيب بأنه يحتمل أن يكون ذلك منه صلى الله عليه و سلم قبل نزوله ما يعلم منه عليه الصلاة و السلام حال التأيير، و يحتمل أن يكون بعد النزول و قال ذلك صلى الله عليه و سلم قبل الرجوع إليه و النظر فيه و لو رجع و نظر لعلم فوق ما علموا فأعلميتهم بأمور دنياهم إنما جاءت لكون علمهم بذلك لا يحتاج إلى الرجوع و النظر و علمه عليه الصلاة و السلام يحتاج إلى ذلك و هذا كما قال صلى الله عليه و سلم «لو استقبلت ما استدرت لما سقت الهدى» مع أن سوق الهدى من الأمور الدينية، و قد قالوا: إن القرآن العظيم تبیان لها، و هذا يرد عليهم لو لا هذا الجواب فتأمل فالبحت بعد غير خال عن القيل و القال، و قال بعضهم: إن الأمور إما دينية أو دنيوية و الدنيوية لا اهتمام للشارع بها إذ لم يبعث لها و الدينية إما أصلية أو فرعية و الاهتمام بالفرعية دون الاهتمام بالأصلية فإن المطلوب أولا بالذات من بعثة الأنبياء عليهم السلام هو التوحيد و ما أشبهه بل المطلوب من خلق العباد هو معرفته تعالى كما يشهد له قوله سبحانه: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ [الذاريات: 56] بناء على تفسير كثير العبادة بالمعرفة، و قوله تعالى في الحديث القدسي المشهور على الألسنة المصحح من طريق الصوفية: «كنت كنزا مخفيا فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لأعرف» و القرآن العظيم قد تكفل ببيان الأمور الدينية الأصلية على أتم وجه فليكن المراد من كل شيء ذلك، و لا يحتاج هذا إلى توجيه كونه تبيانا إلى ما احتاج إليه حمل كل شيء على أمور الدين مطلقا من

قولنا: إنه باعتبار أن فيه نصا على البعض وإحالة للبعض الآخر على السنة إلخ، و اختار بعض المتأخرين إن كل شيء على ظاهره إلا أن المراد بالتبيان التبيان على سبيل الإجمال و ما من شيء إلا بين في الكتاب حاله إجمالا، و يكفي في ذلك بيان بعض أحواله و المبالغة باعتبار الكمية لا الكيفية على ما علمت سابقا، و لو حمل التبيان على ما يعم الإجمال و التفصيل مع اعتبار المبين لهم و اعتبر التوزيع جاز أيضا فليتدبر، و نصب تَبَيَّاناً على الحال كما قال أبو حيان. «روح المعاني، ج7، ص: 452 تا 454.

[8]. الكافي ، جلد ١ ، صفحہ ۵۹.

[9]. الكافي ، جلد ۷ ، صفحہ ۱۷۵.

[10]. التفسير (للعياشي) ، جلد ۲ ، صفحہ ۲۶۶.

[11]. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب ، جلد ۳ ، صفحہ ۳۹.

[12]. الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل) ، جلد ۱ ، صفحہ ۴۸۰.

[13]. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال ، جلد ۲۰ ، صفحہ ۹۵.

[14]. بقره، 185.

[15]. آل عمران، 138.

[16]. بقره، 2.